

به نام یگانه هنرمند هستی

مربیان گرامی، معلمین محترم و دانش آموزان عزیز : سلام

نمایشنامه‌ی «چشم‌های بابام» یکی از متونی است که در کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی اداره کل فرهنگی و هنری معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش، انتخاب و آماده شده است تا برای اجرای عروسی در پایه‌های دوره دوم ابتدایی در دسترس شما عزیزان قرار گیرد.

ضمن تشکر از نویسنده‌ی محترم و اساتیدی که ما را در این امر یاری داده‌اند، چنانچه تمایل به اجرای این اثر داشتید، جهت هماهنگی با کارشناسی مذکور، از طریق نشانی الکترونیکی [goroohonari@gmail.com](mailto:goroohonari@gmail.com) و یا شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷ اقدام فرمایید.

با تشکر

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت آموزش و پرورش

مهرماه ۱۳۹۳ / تهران



## شخصیت‌ها

شکوفه (دختر بچه ۱۰-۱۲ ساله)

پدر (جانباز که چشم ندارد)

ماهک (ماه آسمان)

تی تی (مورچه پسر)

بابا موری

مامان موری

می تی (خواهر کوچک تی تی)

خورخور (مورچه خوار)

مورچه‌های همسایه و گروهی از مورچه‌ها



## چشمهای بابام

نویسنده: فریبا چوپان نژاد  
بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس / معاونت هنری  
با همکاری انتشارات فرا سخن  
به کوشش: ایرج افشاری  
حروفچین و صفحه‌آرا: رضا علی‌محمدی  
چاپ: اول ۱۳۹۱  
شمارگان: ۲۰۰۰  
قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال  
چاپ: نقره آبی / صحافی: سیاره  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۹۳-۱۸-۱

خ شهید بهشتی - خ شهید سرافراز - کوچه حق پرست - پلاک ۱۸  
بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس  
معاونت هنری تلفن ۸۸۵۲۸۹۰۵

**صحنه:** اتاق شکوفه که در مجاورت پنجره آن باغچه کوچکی است که همزمان در صحنه دیده می‌شود.

**پیش صحنه:** ماهک بالای صحنه مستقر است او هر طرف را نگاه می‌کند موزیکی شاد پخش می‌شود. تماشاگران را می‌بیند و داد می‌زند:

آهای آهای خبردار کی خوابه و کی بیدار  
بلند بلند بلند شید

کجا نباشید خسته

[بازیگران هر کدام از گوشه‌ای سرک می‌کشند و به صحنه می‌ریزند و شعر شادی را با هم می‌خوانند.]

سلام به روی ماهتون	فرشته‌های آسمون
خوش اومدین آی بچه‌ها	به شهر خوب قصه‌ها
قصه ما رنگ و وارنگ	حکایت جبهه و جنگ
قصه ما بازی داره	خنده داره شادی داره
گریه و اشک و غم داره	مورچه‌خوار و آدم داره



با کمک بابا و مامان      همراه ماه آسمان  
میرن به جنگ، دو قهرمان      داداش تی تی شکوفه جان  
[ماهک که شاهد صحنه است می خندد.]

**ماهک:** کجا رفتید؟ حتماً رفتند تا آماده بشند.  
برمی گردیم، بچه ها صبر کنید منم پیام (همه می روند).

### صحنه اول

**شکوفه:** (داخل اتاق در حال تمرین ساز ویلون هر بار  
قطعه ای می زند اما اشتباه، عصبانی می شود) آه در نمی یاد...  
در نمی یاد... هرچقدر تمرین می کنم بازم اشتباه می شه من  
اگه خودمو بکشم هم نمی تونم مثل بابا درش بیارم.

**ماهک:** خوب خسته ای بگیر بخواب ...

**شکوفه:** سلام ماه من... تورو خدا تو دیگه سربرسم نذار  
سه روز دیگه تولد مامانه... می خوام همون آهنگی رو که  
دوست داره و قدیما بابا براش می زده بزنم، بابا میگه این  
تنها هدیه ای که مامان رو خوشحالش میکنه... اما، اما  
نمی شه... نمی شه کاش بابا می تونست... اصلاً چرا باید بابا به  
جنگ می رفت.

**ماهک:** بازم که.... ساکت مگه نمی بینی که از اونطرف  
دنیا اومدم ببینمت اونوقت تو [موزیکی شاد نواخته  
می شود] صدا رو می شنوی ... همه دنیا دارند واسه تو و همه  
بچه ها می خوندند... شاد باش... اخمها تو باز کن [موزیک اوج



می‌گیرد شکوفه شادان با موزیک همراه می‌شود انگار ستاره و زمین و آسمان می‌خندند تمامی وسایل اتاق شکوفه به حرکت در می‌آیند] خوب سرحال شدی حالا دیگه وقتشه که بخوابی.

**شکوفه:** اما آهنگم آهنگ بابام.

**ماهک:** من دیگه باید برم یه بچه داره صدام می‌زنه ...

**شکوفه:** تور خدا نرو دوست دارم پیشم بمونی شاید با بودن تو بهتر بتونم نتهایی رو که بابا می‌گفت به خاطر بیارم. پیشم بمون بمون...

**ماهک:** خودتو لوس نکن... تو دیگه بزرگ شدی... اومدم، اومدم، داره صدام می‌زنه، باید برم.

**شکوفه:** ببینم اون بچه هم مثل من، باباش...

**ماهک:** باز هم... صد بار بهت گفتم تو خیلی شانس آوردی، خیلی از بچه‌ها توی این دنیا اصلاً بابا یا مامان ندارند.

**شکوفه:** یه خواهش کوچولو... بعدش برو.

**ماهک:** باشه قبول.

**شکوفه:** برام لالایی می‌خونی؟

**ماهک:** ای شیطان به مامانت میگی بزرگ شدم دیگه لالایی نمیخوام اونوقت من...

**شکوفه:** بخون تورو خدا، تورو خدا برام بخون.

**ماهک:** باشه برای تو و همه بچه‌های دنیا

[ماه لالایی را می‌خواند شکوفه آرام خواب

می‌رود.]

(بهتر است لالایی تنها با آوای لالایی باشد.)

## صحنه دوم

[صدا می‌آید مثل خراب شدن، کوبیدن، صدای

پا، شکوفه از خواب می‌پرد.]

**شکوفه:** صدای چیه؟ ... کیه؟ کی اونجاست... مامان... بابا شمائید... ماهک گفتم کیه، کی اونجاست؟

[می‌ترسد زیر پتو می‌رود.]

**تی‌تی:** آهان اینم پنجره اتاقم [مقداری از گچ دیوار می‌ریزد و مورچه کوچولو نفس نفس زنان از سوراخ ایجاد شده بیرون می‌آید.] وای خدای من... بالاخره باز شد... آهان مامان بابا آبجی می‌تی بیایید پنجره اتاق منو ببینید.

**بابا مورچه:** به به دیدی گفتم آخر هر سختی یه راحتی.

**مامان مورچه:** با این اثاث‌کشی سخت، استراحت خیلی خوبه.

**می‌تی مورچه:** وای داداش تی‌تی اتاقت خیلی باحاله... چقدر وسیله توشه.

**بابا مورچه:** الان که خسته‌ام، اما به نظر می‌رسه فردا باید

همه این دور و برا رو بگردیم تا مطمئن بشیم.  
**تی تی:** اما من اصلاً اینجا رو دوست ندارم... اینجا لونه ما نیست... به نظر غیرعاده.

**می تی:** غیرعادی یعنی چی؟  
**مامان موری:** یعنی مثل خونه قبلی نیست... خدای من فردا چقدر کار داریم که بکنیم.

**می تی:** مامان عروسکم کجاست؟ هر چی دنبالش گشتم پیداش نکردم تازه دستشم شکسته (بغض می کند).  
**بابا موری:** دخترم گریه نکن خودم برات درستش می کنم حالا هم همه بخوابید....

**مامان مورچه:** شب بخیر عزیزم. بیا دخترم، داداش باید بخوابه.

**تی تی:** شب بخیر... مامان سازم... سازم کجاست؟

**مامان:** همونجا روی وسایت...

[تی تی بدنبال ساز... او را پیدا می کند و می زند و ماه از پنجره او را تماشا می کند شکوفه از زیر پتو او را نگاه می کند].

[شکوفه دست می زند... تی تی متوجه می شود و هراسان پنهان می شود].

**شکوفه:** کجا رفتی مورچه کوچولو؟ بیا بیرون من که باهات کاری ندارم.

**تی تی:** (با اکراه) س س س س لام.

**شکوفه:** به به... سلام، اسم من شکوفه است. اسم شما؟!

**تی تی:** من تی تیم.

**شکوفه:** چه اسم بامزه ای... اما تو توی اتاق من چیکار می کنی؟

**تی تی:** اینجا اتاق شماست...

**شکوفه:** بله

**تی تی:** راستش قصه اش طولانیه.

**شکوفه:** ببین آقا مورچه... قصه اش هر چی می خواد باشه اما شما حق نداشتید بدون اجازه وارد اتاق من بشید... فهمیدی؟

**تی تی:** ما فکر نمی کردیم... یعنی نمی دونستیم... حق با شماست منو ببخشید.

**شکوفه:** (ادای تی تی را درمی آورد) فکر نمی کردیم... نمی دونستیم... اینجا اتاق منه می فهمی؟!

**تی تی:** منم... منم یه اتاق داشتم که خیلی هم از اتاق تو قشنگتر بود اما اما... ما چاره ای نداشتیم مجبور شدیم خانوم خانوما می فهمی؟!

**شکوفه:** چه حرفا... بدون اجازه اومدی اتاق من پر حرفیم می کنی... برو برو به بزرگترت بگو بیاد تا من باهاش حرف بزنم.

**تی تی:** (می خندد) یعنی تو از من بزرگتری تازه من که مزاحمتی برات ندارم من فقط داشتم ساز می زدم. اگه دوست نداری خب نمی زنم.

**شکوفه:** ببینم تو نتهای موسیقی رو بلدی؟

**تی تی:** معلومه که بلدم، می خوایی که بهت یاد بدم.  
**شکوفه:** من خودم بلدم... بابام بهم یاد داده اما... اما  
 بعضی هاشو فراموش کردم. آه هنوز ایستادی مگه نگفتم برو  
 به بزرگترت بگو بیاد.

**تی تی:** ... مگه بابامو ندیدی که دستش زخمی شده؟  
**شکوفه:** چی گفتی؟ زخمی شده آخه واسه چی؟  
**تی تی:** گفتم که قصه اش طولانیه.

**شکوفه:** برام بگو برام بگو.

**تی تی:** اون بیرون توی باغچه زیر همین پنجره خونه ما بود  
 یعنی خونه ما و کلی مورچه دیگه.

**شکوفه:** همین پنجره؟! آره مورچه ها رو توی باغچه  
 خونمون دیدم ماما همیشه براشون خرده ی نون می ریزه.  
**تی تی:** (گریه می کند) اونجا خیلی خوب بود اما اونشب که  
 عروسی خاله ام بود و همه مورچه ها زیر نور ماهک  
 توی باغچه جمع بودند...

**شکوفه:** تو ماهکو می شناسی؟

**تی تی:** آره معلومه اونشب، اونشب...

### صحنه سوم

[ موزیک شاد نواخته می شود. مورچه هایی  
 عروس و داماد را دوره کرده اند. زن پیر دعا  
 می خواند: «پیر شی پسر موایب دخترم باش  
 خدا پشت و پناهت باشه.» به ناگاه موجودی  
 عجیب (مورچه خوار) حمله می کند. مورچه ها  
 را لگدمال می کند و آنها را داخل کیسه اش  
 می اندازد. عروس و داماد را با خود می برد.  
 ماهک آن وسط به هر طرف می رود اما کاری  
 نمی تواند بکند. موزیک عروسی که به موزیک  
 وحشت تبدیل شده با اندوه عمیق ماهک که  
 اشکی می ریزد پایان می گیرد.]

### صحنه چهارم

**شکوفه:** خدای من چه وحشتناک به همین سادگی همه

چیزو بهم زد؟!!!

**تی تی:** آره اما فقط همونشب نبود... اون شبهای بعدش هم

اومد.

**شکوفه:** شما شما هیچ کاری نکردید... اگه من بودم...

**ماهک:** هی... هی شکوفه خانوم اگه تو بودی چی؟

**تی تی:** سلام ماهک جون.

**ماهک:** سلام عزیزم.

**شکوفه:** خوب... آخه اون مورچه خوار هر شب می اومده و

می خواسته خونه اونها رو ازشون بگیره...

**ماهک:** تی تی و بابا و مامانش دلشون می خواست جلوی اونو

بگیرند یادمه یه شب...

### صحنه پنجم

[مادر می تی را بغل کرده و شعر آرامی را زمزمه

می کند. تی تی کتاب می خواند و راه می رود.]

**زن همسایه:** آهای همسایه ما که داریم می ریم... اینجا

موندن دیگه فایده نداره.

**مرد همسایه:** گفتم شاید شما هم بخواهید بیاید...

**مامان موری:** نمی دونم بابا موری با چند تا دیگه از

**همسایه ها:** رفته از نزدیک اون موجودو ببینه شاید بتونند

کاری بکنند.

**زن همسایه:** (می خندد) واه واه چه حرفا، مگه میشه ما که

داریم میریم شما هم بهتره با ما راه بیفتید... آهای مرد زود

باش نکنه می خوای... زبونم لال.

**مرد همسایه:** زن زبون به دهن بگیر ببینم... مگه

نمی بینی خانم نگران بابا موریه.

**تی تی:** مامان من میرم دنبالش تازه همسایه، اینجا



خونمونه...!!

**زن همسایه:** واه واه یه الف بچه هم درس به من می‌ده. مگه من نمی‌دونم اینجا خونمونه... مگه نمی‌بینید سقف داره رو سرمون میاد پایین.

[صدای ریزش سقف بلند می‌شود، می‌تی از

خواب می‌پرد همه جیغ می‌کشند.]

**می‌تی:** مامان... مامان، بابا بابام کجاست؟ من می‌ترسم.

**مامان موری:** آروم باش عزیزم... هر جا باشه الان پیداش میشه...

**زن همسایه:** ما دیگه یه لحظه هم اینجا نمی‌مونیم، مرد بیا بریم... زود باش.

**مرد همسایه:** ما رو ببخشید خدا حافظ (می‌روند).

[صدا بلندتر می‌شود ناگهان دستی بابا موری را

می‌گیرد و همه جا در تاریکی فرو می‌رود همه

به دست حمله می‌کنند و به سختی پدر را آزاد

می‌کنند اما او زخمی شده]

**می‌تی:** وای مامان دست عروسکم شکست...

**بابا موری:** ساکت آروم باشید بزارید از اینجا بره.

**می‌تی:** بابا... بابا شما سالمید؟ [فید کامل نور]

### صحنه ششم

[می‌تی گریه می‌کند.]

**ماهک:** آروم باش می‌تی...

**شکوفه:** بعدش چی شد؟ بعدش؟

**می‌تی:** خیلی سعی کردیم... اما با زخمی شدن بابا

چاره‌ای نبود اون اومده بود خونه مارو بگیره ما هم یه

جای دیگه واسه خودمون پیدا کردیم.

**شکوفه:** یعنی اتاق من!!!

**ماهک:** بچه‌ها... بچه‌ها واسه امشب کافیه بقیه‌اش باشه

واسه فردا.

**می‌تی:** آره حق با ماهکه، شکوفه باز منو ببخش که بدون

اجازه به اتاق اومدم (می‌روه)

**ماهک:** شب بخیر عزیزم.

**شکوفه:** (دست ماه را می‌گیرد) صبر کن صبر کن.

**ماهک:** چیه چرا داد می‌زنی؟

**شکوفه:** تو... تو عجب آدمی هستی... یعنی ماهی هستی. تو

می‌دونستی اونا دارند به اتاق من میاند اما به من  
هیچی نگفتی؟

**ماهک:** خوب آره...

**شکوفه:** فردا به مامانم میگم همه مورچه‌ها رو از اتاقم بریزه  
بیرون.

**ماهک:** اما کارت اشتباهه

**شکوفه:** اا... ماهک جان این شما نبودید که می‌گفتید بابات  
باید از خاک وطنش محافظت می‌کرده... حالا چی شد به من  
که رسید نباید مواظب اتاقم باشم.

**ماهک:** شکوفه... اونا قرار نیست همیشه اینجا بمونند... تازه  
تو می‌تونی آهنگ بابات رو که یادت رفته با می‌تی تمرین  
کنی یادت که نرفته تولده تولده... مامان.. دارند منو صدا  
می‌کنند...

**شکوفه:** برو... برو اصلاً نمی‌خوام ببینمت...

**ماهک:** اما... سازتو تمرین کن... هدیه مامانت یادت نره  
[می‌خندد و می‌رود]

**شکوفه:** نمی‌خوام... نمی‌خوام اصلاً دیگه سازم نمی‌زنم،  
تمرینم نمی‌کنم. اینکه بابای می‌تی مجروح شده به من  
مربوط نیست. اینکه بابامو خوشحال کنم اصلاً مهم نیست..  
مهم نیست... (گریه می‌کند).

### صحنه هفتم

[تی‌تی آهنگی را می‌زند و می‌خواند]

**تی‌تی:**

شکوفه بیدار شو	شکوفه بیدار شو
یک و دو و سه و چهار	یک و دو و سه و چهار
سه و چهار و پنج و شش	سه و چهار و پنج و شش
پاشو پاشو شکوفه	پاشو پاشو شکوفه
تو این روز آفتابی	تو این روز آفتابی
بشین پاشو برو بیا	بشین پاشو برو بیا
ببین هوا چه خوبه	ببین هوا چه خوبه
ببین هوا چه خوبه	ببین هوا چه خوبه

[شکوفه با هیجان از خواب برمی‌خیزد و او را

نگاه می‌کند.]

**تی‌تی:** سلام صبح بخیر، ببینم شما بچه‌ها مگه مدرسه

نمیرید؟

**شکوفه:** نه تابستون که بچه‌ها مدرسه نمی‌رند.

**تی‌تی:** مامانت کجاست؟

**شکوفه:** صبح زود میره سر کار هم مامان و هم بابام.  
**تی تی:** خانواده من هم از صبح زود بایدکار کنند و دونه جمع کنند تا زمستون گرسنه نموندند.  
**شکوفه:** شما باید هر چه زودتر از اینجا برید.  
**تی تی:** چرا؟  
**شکوفه:** اون مورچه خوار خونه شمارو گرفته باید پشش بگیرید.  
**تی تی:** اگه بابام زخمی نشده بود حسابشو می رسیدم.  
**شکوفه:** بابای من...  
**تی تی:** شکوفه اون باغچه خونه شما هم هست به بابات بگو اونو از اینجا بیرون کنه.  
**شکوفه:** بابام... بابام نمی تونه...  
**تی تی:** هان چی شد بابای من می تونه... نکنه بابات از اون آدمای ترسوست که یه جا قایم می شه...  
**شکوفه:** نه اینطور نیست... اینطور نیست...  
**بابا موری:** چه خبره بچه ها... تی تی این چه طرز حرف زدنه...  
**مامان موری:** ماهم کار اون مورچه خوار و کردیم بی اجازه اومدیم اینجا مارو ببخشید.  
**می تی:** مامان مامان عروسکمو پیدا نمی کنم... من عروسکمو می خوام.  
**شکوفه:** من من...  
**بابا موری:** این مشکل ماست خودمونم حلش می کنیم...

**تی تی:** من گفتم نباید خونمونو رها کنیم.  
**[صدای داد و فریاد، همه هراسان می شوند]**  
**ماهک:** مگه صدا رو نمی شنوید؟  
**مامان موری:** می تی می تی دخترم کجایی؟  
**صدای می تی:** کمک کمک یکی به دادم برسه.  
**بابا موری:** خدای من اون بچه اونجا چیکار می کنه؟  
**[نور باغچه روشن می شود]**  
**[مورچه خوار خوابیده و با تی تی بازی می کند و شعری را می خواند.]**  
 خوار خوار خوار، مورچه خوارم  
 خرطوم درازی دارم  
 مورچه ها رو برمی دارم  
 تو کیسه پشتم می زارم  
 خوار خوار خوار، مورچه خوارم  
 تا می تونم مورچه می خورم  
 مورچه ها رو من می خورم  
 مورچه ها رو من می خورم  
 دنبال مورچه اینطرف  
 از اون طرفه به این طرف  
 هی می خورم، هی می خورم  
**مورچه خوار:** کوچولو تو اینجا چیکار می کنی؟ هان؟ کوچولو.  
**می تی:** ولم کن ولم کن مامان مامانمو می خوام.

**مورچه خوار:** (لیشش می زند) حیف که الان حسابی  
سیرم و گرنه خوردن مورچه بچه یه مزه دیگه‌ی داره کوچولو.  
**می تی:** عروسکم عروسکم هم تو برداشتی ای بدجنس.  
**مورچه خوار:** چه بامزه... سعی کن عصبانیم نکنی و گرنه  
اشتهام باز میشه کوچولو.

**می تی:** ولم کن ولم کن (گریه می کند)  
**مورچه خوار:** ساکت باش ساکت خیلی بدصدایی کوچولو  
باید بری تو کیسه‌ام کوچولو اینجوری بهتره کوچولو...  
(صدای گریه می تی) گفتم صدات بده. ساکت ساکت... و گرنه  
می خورمت...

**ماهک:** (هراسان) (شعر لالایی را می خواند).  
**ماهک:** هیس هیس خدا رو شکر خوابش برد.  
**مامان موری:** تورو خدا ماهک یه فکری بکن.  
**تی تی:** فردا صبح اون می تی رو می...  
**بابا موری:** ساکت بچه مگه نمی بینی مامانت ناراحته.  
خودم یه فکری می کنم.  
**تی تی:** من من اون مورچه خوار لعنتی رو از وسط  
نصفش می کنم...

**شکوفه:** تو راستی راستی خیلی شجاعی می تی.  
**تی تی:** تو هم خیلی شجاعی...  
**شکوفه:** نه... وقتی بابام می خواست بره جنگ؛  
**تی تی:** چی! مادر؟ جنگ؟  
**شکوفه:** من گریه می کردم و می گفتم که نره.

[بر پرده سایه پدر و دختر کوچولو دیده  
می شوند دختر همان شکوفه است].  
**شکوفه:** تو رو خدا باباجون تو رو خدا نمی خوام که بری  
دلَم برات تنگه می شه.

**بابا:** تو نباید گریه کنی اگه تو گریه کنی مامانت ناراحت  
می شه. می خوام یه قولی بدی دخترم. تا برگشتن من  
مواظب سازم باش و اون چیزایی که بهت یاد دادمو تمرین  
کن. [سایه محو می شود].

**شکوفه:** این ساز بابامه. خیلی دوستش داره. بهش قول  
دادم واسه تولد مامانم یه آهنگ بزنم اما نمی تونم...  
صدای خوبی ازش درنمیاد.

**تی تی:** خوب از بابات بخواه تا یادت بده.

**شکوفه:** آخه اون... اون

**ماهک:** آهای بچه‌ها اونجا رو نگاه کنید... مورچه خوار  
انگار حالش خوب نیست...

**تی تی:** من میرم از نزدیک ببینم.

**ماهک:** نه خطرناکه...

**مورچه خوار:** (تی تی را می بیند) وای یه مورچه  
کوچولوی دیگه... واستا واستا ببینم اگه دستم بهت برسه  
[مورچه خوار تی تی را دنبال می کند، تی تی به  
هر طرف می دود تا بالاخره ماهک راه را نشان  
می دهد].

**ماهک:** تی تی... زود باش زود باش بیا از این طرف.

[تی تی نفس نفس زنان وارد می شود.]

**مامان موری:** چی شد پسرم چی شد؟

**بابا موری:** تو نباید تنهایی و بدون اجازه از اینجا بیرون می رفتی!!

**تی تی:** اما آخه می تی کوچولو تو دست اون موجود لعنتیه.

**مامان موری:** دخترم... می تی کوچولوی من، دختر خانم تورو خدا ازت خواهش می کنم از بابات بخواه که این مورچه خوار لعنتی را از باغچه بیرون کنه (گریه می کند).  
**باباموری:** قول می دیم، قول می دیم خیلی زود از اینجا بریم و دیگه مزاحمتون نشیم.

**مامان موری:** خواهش می کنم...

**شکوفه:** آخه...

**تی تی:** چرا اینقدر التماس می کنید... باباشم حتماً مثل خودش ترسوست. یه ترسو که هیچ وقت معنی جنگیدن رو نمی دونه، ترسوی بزدل... تازه همه حرفای شکوفه هم دروغه، دروغه که می گه اون رفته جنگ.

**شکوفه:** نه اینطور نیست... اون... اون...

[سایه پدر با عصای سفید و یک دست]

**صدای پدر:** شکوفه دخترم تو اتاقتی؟ من دارم میرم یه هوایی بخورم لطفاً مواظب خونه باش....

**شکوفه:** (با بغض) باشه بابا... مواظبم... اون اون موقع جنگ چشمها و یکی از دستهاشواز دست داده.

**تی تی:** توی جنگ؟ یعنی چطوری؟ تورو خدا، تورو خدا برامون تعریف کن.

**شکوفه:** اون هیچ وقت خودش برام تعریف نکرده، اما مامانم می گه وقتی توی عملیات آزادسازی خرمشهر می ره تا یکی از مجروح ها رو بیاره عقب، بومب... یکهو یکی از اون گلوله گنده ها، اسمش چیه نمیدونم...

**بابا موری:** خمپاره، خمپاره.

**شکوفه:** آره همون همون، می خوره همون نزدیکی پاش و کلی ترکش می ره تو تن و بدن بابام.  
**مامان و باباموری:** وای خدای من  
[موزیک اوج می گیرد]



### صحنه هشتم

[شکوفه غمگین نشسته و با سازش ور می‌رود]

ماهک با ایماء و اشاره می‌تی را روانه می‌کند.

**تی‌تی:** خب شکوفه خانم اینم نت آهنگی که خواستی،

ماهک گفت منم برات درش آوردم.

[شکوفه رو برمی‌گرداند.]

**تی‌تی:** ببین ببین می‌خواهی با ساز دهنی بزمنش

(شکوفه عصبانی‌تر جایش را عوض می‌کند.)

**تی‌تی:** با من قهری؟

**تی‌تی:** ببخشید... من که نمی‌دونستم... تورو خدا منو

ببخش... باور کن، من از کجا باید می‌دونستم که بابات نه تنها

ترسو نیست بلکه توی جنگ چشمه‌اشو از دست داده... تو

باید به من می‌گفتی.

**شکوفه:** .... (رو برمی‌گرداند)

[می‌تی از هر طرف شکوفه که رو برمی‌گرداند]

می‌رود تا بالاخره شکوفه را به خنده می‌اندازد.]

**شکوفه:** فکر نکن خندیدم بخشیدمتا... هنوزم ازت ناراحتم... تو دل منو شکستی!

**تی تی:** حالا پاشو... پاشو سازتو تمرین کن فردا تولد مامانته... من عین یه معلم موسیقی همه نتها رو برات نوشتم... آخه من خیلی ماهرم... یه نوازنده چیره دست... بیچاره خواهر کوچولوم می تی همیشه می خواست که ساز بهش یاد بدم.

**شکوفه:** یعنی اون مورچه خوار لعنتی تا الان می تی رو...  
**تی تی:** نه... نه این حرفو زن.

**ماهک:** (با کتابی در دست وارد می شود) آهای بچه ها شما اینجائید بقیه کجاند؟ باباموری، مامان موری ... شکوفه، بیایید توی این کتاب چیز جالبی نوشته...

**مامان موری:** ماهک جون اومدی یه راهی پیدا کردی؟  
**بابا موری:** زود باش ماهک جون بگو تو کتاب دستت چی نوشته؟

**ماهک:** تی تی تو گفتی اون روز که رفتی توی باغچه دنبال خواهرت چی شد؟

**تی تی:** مورچه خوار دنبال کرد اما وقتی صدای سازو شنید انگار انگار...

[صحنه ی قبلی تکرار می شود مورچه خوار که به دنبال تی تی است با شنیدن صدای ساز انگار می ترسد، گوشه اش را می گیرد و با دیدن نور

ماهک چشمهایش را تیز می گیرد.]

**ماهک:** درسته... منم دیروز متوجه حالت عجیبش شدم... توی این کتاب هم همینو نوشته مورچه خوارها چون زیر زمین زندگی می کنند از نور به شدت گریزانند و همچنین از شنیدن صداها ی موزون و بلند خوششون نمیاد.

**باباموری:** ببینم راستی توی کتاب نوشته...؟!

**مامان موری:** حالا باید چیکار کنیم؟!

**تی تی:** معلومه باید یه نقشه بکشیم؟

**ماهک:** توی این نقشه باید همه به هم کمک کنیم... این تنها راه موفقیته مونه.

**تی تی:** شکوفه... شکوفه جون بهمون کمک می کنی...  
**شکوفه:** خوب معلومه... می تی کوچولو رو منم دوست دارم.

**مامان موری:** ممنونم دخترم... ممنون.

[همه دور ماهک و کتابش جمع می شوند در ریتم موزیک انگار در حال بررسی نقشه هستند.]

**ماهک:** من کم کم باید برم و استراحت کنم، امشب باید نورانی تر از هر شب بتابم.

**شکوفه:** من تا خود شب تمرین می کنم تا امشب بتونم حسابی صدای سازمو دربیارم.

**تی تی:** پیش به سوی نابودی مورچه خوار... هورا... هورا...  
[نور فید می شود]

### صحنه نهم

[همه جا تاریک است ماه آرام آرام صحنه  
باغچه را روشن می‌کند... شکوفه لب پنجره  
اتاق نشسته و آماده زدن ساز است.]

صحنه مورچه‌خوار که در باغچه است روشن  
می‌شود او همچنان مشغول گرفتن  
مورچه‌هاست.]

**مورچه‌خوار:** خوب با اون مورچه بچه کوچولو... شد ۱۰۱  
عدد... فکر کنم واسه امشب کافیه کوچولوها عجب شهر  
خوبیه اینجا هیچ خبری از مزاحم نیست....

**باباموری:** هی تی تی از این طرف نرو جلوته جلوت.

[از کنار شکوفه تی تی را راهنمایی می‌کند]

**تی تی:** شکوفه شکوفه آماده‌ای؟ هر وقت یک، دو، سه

گفتم یعنی شروع کن.

**شکوفه:** باشه باشه فهمیدم.

**تی تی:** مامان موری وقتی مورچه خوار کیسه شو گذاشت پائین فوری می تی رو دربیارید.

**مامان موری:** باشه پسر من اما خطرناکه مواظب خودت باش.

**تی تی:** باشه باشه... ماهک تو آماده ای هر جا که مورچه خوار رفت تو با نورت دنبالش کن. راز شکست اون نور و صداست.

**ماهک:** آماده ایم. تی تی قهرمان مورچه ها.

**مورچه خوار:** ای صدای وزوزی می یاد، چه خبره یعنی این بچه مورچه است. امروز باید واسه پیش غذا قورتش بدم... بزار درش بیارم.

[از داخل کیسه صدای جیغ کلی مورچه بلند می شود یکی آخر می گوید دیگری داد می زند...]

**تی تی:** آماده حمله حمله!

[هر کس کار محوله خویش را انجام می دهد مورچه خوار از صدای ساز گنج می شود. تی تی آن چنان به دست مورچه خوار آویزان می شود و او را گاز می زند که او کیسه را رها می کند. صدای ساز انگار او را دیوانه کرده، به هر طرف می رود ماه او را با نورش دنبال می کند، پدر راهنمایی می کند. شکوفه هر لحظه آهنگش زیباتر می شود، مادر می تی را آزاد می کند. مورچه خوار تی تی را به طرفی پرت کرده و با

داد و فریاد باغچه را ترک می کند.]  
[تی تی گوشه ای افتاده همه بالای سر اون می روند، شکوفه او را در آغوش می گیرد...]  
**شکوفه:** تی تی، تی تی قهرمان چشمهاتو باز کن او بدجنس از اینجا رفت.

**می تی:** آفرین داداش.

**مامان موری:** خدای من می تونیم برگردیم خونمون.

**بابا موری:** معلومه...

**ماهک:** شکوفه خیلی قشنگ زدی عزیزم، درست مثل اونوقتا که لب پنجره اتاق بابات می ایستادم و اون برای مامانت ساز می زد.

**تی تی:** شکوفه بابات اونجاست پشت پنجره.

**بابا موری:** زود باشید باید زودتر بریم.

**می تی:** آخ جون خون خونه بابا و مامان.

**می تی:** آخ جون خونه خونه بابا و مامان.

[بابا و مامان ایستاده اند و نواختن ساز شکوفه رو تماشا می کنند و با پایان موزیک مادر دست می زند و به سمت شکوفه می رود و او را در پایان نواختنش در آغوش می گیرد. بابا ایستاده و آنها را نگاه می کند.]

**شکوفه:** مامان تولدت مبارک.

**بابا:** (عصا زنان به سمت آنها می آید) آفرین دخترم انگار خودم ساز زدم.

[شکوفه در آغوش پدر و مادر، مورچه‌ها را که  
در حال خداحافظی‌اند، نظاره می‌کند. ماه  
همچنان در آسمان شاهد این ماجراست.]

